

جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان

فاروق ایزدینیا

مقدمه

نفس مقدّسی که کوس عبودیت را به صدا درآورده و خویشان را وقف رهایی نوع بشر از قیود نفس و هوی فرموده و طریق آزادی و آزادگی به آنها بنموده و از قلم و لسانش جز در مدح مولایش و حمد خدایش و هدایت یارانش کلامی صادر نمی‌شود، چگونه می‌توان انتظار داشت در باره خویش سخن بگوید و به ذکر آنچه که بر او گذشته بپردازد؟ همان گونه که پدر بزرگوارش او را مثل اعلاّی امر مبارکش قرار داد و همگان را فرمود که این طلعت بی‌مثال را الگو و مثال خویش قرار دهند، اما او در گفتار و رفتار این مثال را به یار و اغیار نشان داد و کلّ را شیفته خویش ساخت، مگر نفوسی که وجودشان به هواجس نفسانی آلوده بود و داعیه سروری در سر پروراندند و جمال حضرتش را ندیدند و او را نشناختند.

با این همه در الواح و آثار بی‌شمارش اشاراتی را به زندگی پر از رنجش، آرزوهایش، بلاهایی که تحمّل فرمود، سفرهایش، حتی سفرهایی که می‌خواست برود اما حکمت ایجاب نکرد، کمبود فرصتش، اشتغالات بی حدّ و شمارش، نفی اتهاماتی که به او وارد می‌کردند، آنچه را که مایه تسلی خاطرش بود، بیماری‌هایش، طلب صعودش از این دنیا و نکات دیگر می‌توان یافت. در این کلام کوتاه سعی می‌شود فقط با استناد به آثار مبارکش به بعضی از این نکات پرداخته شود، اما، بیان کلیه موارد مربوط به آن محبوب همگان و محسود دشمنان، مستلزم مطالعه جمیع آثار او است.

معنای نام و لقب مبارک

اگرچه آن حضرت از قلم جمال مبارک به القاب و نعوت فراوان ستوده شده‌اند، اما خود ایشان جز لقب "عبدالبهاء" را انتخاب نکردند و غیر از آن را از احدی نپذیرفتند. احباء با دو کلمه عبدالبهاء عبّاس (یا عع) در پایان الواح و مکاتیب آن حضرت آشنایی دارند. هیکل مبارک هر دو را به زیبایی تامّ معنا می‌فرمایند تا اسم و لقبی بامسمیٰ گردد.

در مورد معنای عباس می‌فرمایند " ای همنام همیشه مسرور و شادکام باشی ولی این نام را معنی و ظهوری باید و حقیقت و شئونی شاید چه که معنی این اسم شیر ژیان است و صفت او شجاعت بی‌پایان. ولی مردانگی به درندگی نه و شجاعت به ضرب و قوت نیست، بلکه مردانگی و فرزاندگی به آزادگی است. اگر چنانچه به قوت الهیه از چنگ نفس اماره نجات یابی رستم دستانی و ملازم آستان والا اگر تهمتن گردی یا پیلتن و یا روئین تن، اسیری و ذلیل و حقیری و کلیل، جباری و پهراس و خانفی و پروسواس. " (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۷۹)

و اما در مورد معنای عبدالبهاء، هیکل مبارک می‌فرماید " ای سَمی معنوی عبدالبهاء این نام مبارک را قدسیان تمجید نمایند و تقدیس کنند. زیرا دلالت بر بندگی آستان است که آزادگی دو جهان است و سلطنت بی‌پایان. تا توانی به مقتضای این نام نامی قیام کن تا مقتدای روحانیان گردی. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۴۳)

اما مبادا به ذهن کسی خطور نماید که مقصود هیکل مبارک آن است که کُنه عبودیت همانا ربوبیت است، لذا برای رفع هر گونه شبهه تأکید می‌فرماید " از حدیث «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة» بیانی نموده بودید. ولی عبودیت عبدالبهاء عبودیتی بود که کُنهها العبودیة و ذاتها العبودیة و سرها العبودیة و باطنها العبودیة و اولها العبودیة و آخرها العبودیة. جز این آرزوی دل و جان نه و به غیر از این نهایت آمال نه و آئی بریء عن کل ذکر الا هذا الذکر الحکیم. " (مکاتیب، ج ۵، ص ۹۳)

عبودیت هیکل مبارک

چون سخن از عبودیت و بندگی طلعت میثاق به میان آمد، و این در نظر هیکل اطهر از هر امری مهمتر است، لذا در این باب به اشاراتی در آثار مبارک پرداخته می‌شود.

۱- **نمونه سرمشق عبودیت:** حضرت عبدالبهاء در موارد عدیده به احباء فرموده‌اند که عبودیت را از ایشان فرا گیرند، "به خدمت آستان مقدّسش به کمال عبودیت و فنا چون عبدالبهاء قیام نمائید؛ در این درگاه عبودیت لازم و در این آستان پاسبانی واجب. این بندگی آزادگی دو جهان است و این رقیبت بزرگی در ایوان. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۵۰) و در بیان دیگر آن را شکر الطاف الهی می‌دانند، "ملحوظ نظر عنایت جمال قدمی؛ به شکرانه این فضل به عبودیت آستان مبارک چون عبدالبهاء قیام کن. " (مکاتیب، ج ۹،

ص ۱۸۴)^۱ و بر پیروی از این رویه نتایجی مترتب است، "توجه به غیب ملکوت کن و چون عبد بهاء به عبودیت جمال قدم بپردازد تا تاج مباحثات بر سر نهی." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶). و البته ثمرات آن به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه اثرات دیگری نیز بر آن مترتب است، "تا توانید در خدمت آستان احدیت حضرت مقدّسه بکوشید و چون عبدالبهاء به عبودیت آستان جمال ابهی قیام نمائید تا سرور اهل توحید گردید و رهبر قافله دیار ربّ فرید؛ از جام صهباء الهی سرمست شوید و از فیض نامتناهی مستفیض؛ دست به ذیل جمال قدم زنید و توکل بر آن قوی قدیر بی‌مانند کنید و شب و روز را به بشارت الهیه نوروز نمائید." (مکاتیب، ج ۸، ص ۹۵)

باید دانست که سرمشق قرار دادن حضرت عبدالبهاء به چه معنی است، "امیدوارم که در عبودیت جمال قدم چون عبدالبهاء ثابت قدم گردی و جانفشانی نمائی و سر تا قدم خضوع و خشوع گردی و اسم اعظم نقش خاتم کنی و در اقلیم عزّت پایدار چون سلیمان پرحشمت گردی و به خدمت دوستان و چاکری یاران پرداززی و کمر خدمت محکم بریندی." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶)

بی‌مناسبت نیست ذکر شود که حضرت عبدالبهاء در موارد دیگر هم خود را نمونه و سرمشق برای احباء قرار داده‌اند. در موردی احباء را به قیام به تبلیغ فرا می‌خوانند "جمع احباء الهی را تحیات مشتاقانه عبدالبهاء برسان و بگو ای وجوه نورانیه و ای نفوس رحمانیه چگونه آرام و قرار یابید و عبدالبهاء بی‌قرار است؛ چگونه صبر و اصطبار کنید و این مسجون ساعی در لیل و نهار. وقت صمت و سکوت نیست و زمان هبوط و سقوط نه؛ دم نغمه و آهنگ است، هنگام عود و رود و چغانه و چنگ تا ولوله در آفاق اندازید و زلزله به بنیاد اهل نفاق در آرید..." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷)

و البته خود تبلیغ هم راه و روشی دارد که باید از هیکل اطهر فرا گرفت، "حال مانند عبدالبهاء باید جمیع احباء فکر خویش را حصر در اعلاء کلمه‌الله نمایند؛ بعد از حصول مقصود باید به نظم و ترتیب پرداخت؛ افکار را متفرّق نمائید زیرا تشّت حاصل می‌شود؛ جمیع همّت را حصر در امری که اعظم امور است نمائید و آن تبلیغ امرالله است ... عبدالبهاء بجهت اعلاء کلمه‌الله و نشر نجات‌الله از عتبه مقدّسه که روح و روان اوست هجرت نموده و از تقبیل آستان، آرزوی دل و جان، مهجور گشته، محض این که بلکه

^۱ مورد مشابه در مکاتیب، ج ۶، ص ۱۵۸ ملاحظه شود.

موفق به خدمتی و عبودیتی شود و هیچ فکر و ترتیبی جز اعلاء کلمة الله ندارد. چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. " (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۶)

در مقامی نیز نحوهٔ مقابله با اعداء را نشان می‌دهند، "ای یاران باید بنهایت حلم و سکون رفتار کرد و صبر در جمیع شئون نمود ... ملاحظه نمائید که این مسجون چه قدر تحمل اذیت گوناگون نماید. با وجود آن که ناقضان هر تیری که در ترکش داشتند پُرآن نمودند و هر تیغی که در نیام داشتند از غلاف در آورده بر جسم و جان زدند ... با وجود این من صبر و تحمل نمایم و تا به حال به قدر امکان رعایت کنم و اعانت نمایم؛ روش و سلوک این عبد را مُجری دارید تا سبب موهبت کبری گردد." (مکاتیب، ج ۹، صص ۲۶۰-۲۶۱) در جواب یکی از احباء که از آزار خلق محزون بوده توصیه می‌فرماید که از روش ایشان پیروی نماید، "باید بموجب تعالیم الهیه مُجری داری؛ دشمن را دوست شماری و به مدارا و مهربانی حرکت فرمائی. روش عبدالبهاء را دیدی، دستورالعمل نما، جمیع ابواب را مفتوح خواهی یافت." (مکاتیب، ج ۵، ص ۶۹)

۲- دعوت از احباء به شراکت در این عبودیت: هیکل اطهر لسان به شکرانه می‌کشایند که "الحمد لله احبای ارض ق در عبودیت آستان مقدس شریک و سهیم عبدالبهاء هستند. الیوم قریبتی اعظم از این نه و خدمتی اتم از این نیست." (مکاتیب، ج ۸، ص ۶۳) در موارد مختلف، هیکل مبارک احباء را تشویق می‌فرمایند که در عبودیت طلعت قدم شریک و سهیم ایشان شوند و در این راه چنان مخاطب را تشویق می‌فرمایند که او را به جبران قصور خودشان فرا می‌خوانند، "ای عبدالحسین، ای همنام این عبد حقیر. بیا بیا تا هر دو همدست شویم و همراز و به مقتضای این نام کامی پرشده نمایم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم؛ اگر من قصور نمایم تو اکمال نمائی؛ اگر من فتور یابم تو اقدام کنی. چون دو هیکل ضعیف را بر امری واحد قائم نمائی، حکم یک هیکل قوی پیدا نماید، بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم." (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۳) و زمانی آن را اوج خواسته‌ها می‌دانند، "ای خادم جمال قدم حمد کن که به عنایت خاصهٔ روح عالم موفق و مؤیدی و به عبودیت آستان مقدس با این عبد سهیم و شریک. دیگر چه خواهی و چه جویی و چه گویی و چه حرف شرعی داری؟" (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۷)

و گاه در این دعوت کردن به دیگران به نوعی تعیین روش می‌پردازند که هر کس چه گوید و چه کند تا هم‌آواز آن حضرت گردد، "ای رفیق دیرین الحمدلله رفاقت و محبت و الفت پابرجا است، زیرا همدمی ما در عتبه مقدسه حضرت کبریا است. هر دو در آن استان هم‌رازیم و هم‌آواز. تو فریاد "یا بهاء‌الابهی" بر آری و من "یا ربی الابهی" نعره زنم. تو بانگ "مردگانند در این انجمن اندر ره دوست" زنی؛ من آهنگ "ای مسیحای زمان، هان نفسی گرم بر آر" بلند کنم؛ تو در خمخانه محبت‌الله کهنه‌باده نوشی و من در میکده عبودیت بهاء گریبان دریده و برهنه و دیوانه و مدهوش. پس بیا دست در آغوش کنیم و آنچه سروش در گوش می‌دمد متابعت نمائیم؛ یعنی بجوشیم و بخروشیم و فرح و شادمانی نمائیم و به جانفشانی سرور و کامرانی جوئیم." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۹)

و البته این سهیم‌شدن، لازم است و مستلزم فدای جسم و جان. در لوحی خطاب به احبای تبریز مصدر به "بواسطه جناب آقای میرزا علی بنکدار، تبریز احبای الهی علیهم بهاء‌الله الابهی، هوالله ای یاران عزیز عبدالبهاء... می فرمایند، "حال چون ربیع تبلیغ است و بهار اسرار، یاران الهی باید با عبدالبهاء هم‌عهد و همدم و هم‌راز گردند و در عبودیت استان مقدس و خدمت امرالله هم‌قدم و هم‌آواز شوند؛ در بندل جسم و جان شریک و سهیم گردند و در انجذاب و انبغات روح و وجدان هم‌رنگ و هم‌آهنگ در آن اقلیم شوند،" که اگر احبای به این شراکت نائل شوند، به اعظم امور توفیق یافته‌اند، "و اما جمال مبارک بر سریر ربوبیت مستوی و جمیع ما در سلک عبودیت مبتدی و در بندگی استان مقدس در یک سلسله‌تیم. امری اعظم از این برای یاران تصور نتوان کرد که شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت استان مقدسند." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۱)

این سهیم‌شدن نشانه شکر و سپاس به درگاه خداوند است، چه که احبای را از موهبتی برخوردار کرده که ابدی است و سرمدی، پس به پاس مواهب الهیه باید در عبودیت سهیم عبدالبهاء شد، "پس به شکرانه این اکلیل جلیل که بر سر دارید و پاداش این رداء عظیم که در بر دارید در عبودیت استان مقدس با عبدالبهاء شریک و سهیم گردید؛ زیرا نزد او دیهیم پادشاهی استان مقدس است و افسر جهانبنانی عبودیت درگاه جمال قدم." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۷۴)

۳- **عدم قبول وصف حضرت عبدالبهاء در اشعار و کلام احبای:** بسیاری از احبای از شدت حبّ به آن مقتدای اهل بهاء در اشعار خود به نعت و وصف ایشان می‌پرداختند.

شعر جناب نعیم، موسوم به بهاریه (مصایح هدایت، ج ۳، صص ۱۶۱-۱۷۱) در ذکر طلعت میثاق معروف است. اما هیکل مبارک را این کلام خوش نمی‌آمد و احباء را هدایت می‌فرمودند که جز در نعت جمال قدم شعر نگویند و اگر در خصوص مرکز میثاق به تنظیم اشعار پردازند جز ذکر عبودیت در آن نباشد. در لوحی می‌فرمایند، "اشعار مانند ماء زلال بود و در نهایت فصاحت و بلاغت. ولی اگر صرف آئینه عبودیت عبدالبهاء بود، حلاوت منطقی و شیرینی مضمون در کام این عبد الی‌الابد حلاوت بخش بود." (مکاتیب، ج ۹، صص ۱۷۹-۱۸۰) گاه هدایت می‌فرمایند که چگونه باید در این باب سخن راند و شعر خواند، "ای شاعر یگانه قصیده غرائی چون فریده نورا در ذکر عبودیت این عبد بهاء به درگاه کبریاء انشاء نما تا از حلاوتش کام شیرین گردد و مذاقم شکرین. جمیع اوصاف اولین و آخرین را اگر در حق ذره‌ای از خاک آستانش نمائی مقبول و محبوب چه که به او منسوب. ولی این عبد را وصفی جز وصف عبودیت محضه و رقیق صرفه در کام شیرین نه. تا توانی فریاد برآور «ای عبد بهاء، ای بنده جمال ابهی، ای تراب آستانش، ای خاک درگاهش» تا از اینجا متتابع جواب بلی به گوش جان بشنوی. شما هنوز نگفته من بلی می‌گویم، بلی تم بلی." (مکاتیب، ج ۶، ص ۲۳)

و گاه بعضی از احباب را که صلاهی عبودیت حضرت عبدالبهاء را بلند نکرده‌اند تنبیه می‌کنند و از مکتوب و نامه محروم می‌فرمایند "ای فائزه مدتی است به شما مکاتبه ننموده‌ام و سبب این که از دل و جان نداء «یا عبدالبهاء» بر نداستی و به عبودیت من به آستان جمال قدم زبان نگشودی. اگر جواب از من طلبی فریاد «یا عبدالبهاء» بلند کن؛ اگر سرور قلب من جوینی بندگی من را به ساحت اقدس ذکر کن ... اگر رضایت و قربیت و مسرت این عبد می‌طلبی، دهان به عبودیت من به عتبه سامیه بگشا، والا هیچ نعتی و وصفی و ستایشی و مدحی و حمدی در این بساط رونق ندارد." (مکاتیب، ج ۶، ص ۴) و زمانی آزادگی دو جهان را در بلند کردن ندا به عبودیت عبد بهاء می‌دانند، "در درگاه احدیت مقبولی، به عبودیت این عبد سخن گو، آزادگی دو جهان یافتی، بندگی عبدالبهاء را ورد زبان نما. طلعات قدس در قطب فردوس یاد تو نمایند، تو یاد این عبد نما و فریاد «یا عبدالبهاء» و «یا رقیق البهلاء» و «یا اسیر البهلاء» و «یا مستجیر البهلاء» بلند کن." (مکاتیب، ج ۶، ص ۵۱)

شاید نشان دادن راه بندگی است، شاید ارائه نهایت درجه فخر و مباهات است، به هر حال در نهایت لطافت یکی از احباء را دلالت می‌فرمایند که سخن به نعت و مدح ایشان نگشاید، "ای عبد جمال قدم منظوم چون لثالی منشور منظور گشت، فصیح و بلیغ بود ... به لسان فصیح مدح و ستایش جمال قدم بود. از این جهت نهایت مسرت رخ نمود ... اما آنچه تعلق به این عبد داشت، این نه اوصاف من است. وصف این عبد و نعت و محامدم عبودیت آستان مقدس است. جز این سمتی نجویم و بغیر از این صفتی ندانم. درمان هر دردم بندگی درگاه الهی است و مرهم هر زخم عبودیت بارگاه غیرمتناهی؛ ستایش باید موافق حقیقت و روش باشد والا آزمایش است. شخص ممدوح در امتحان و افتتان افتد و معاذالله از برای خویش قدر و شأنی بیند، آن وقت به اسفل نیران افتد. ما را فخر و مباهات به این است که بنده درگاهیم و خاک آستان این بارگاه ... ما که ایم؟ ما چه ایم؟ آنچه بوده و هست او است ... پس تو در این گلستان چون بلبل بدیع‌الآلحان شهنازی و آوازی در عبودیت آستان بهر این اسیر حرمان بر آر تا دل و جانم شادمان گردد و ضمیر و وجدانم کامران شود." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶)

و چون حبیبی موفقی به ذکر عبودیت آن حضرت می‌شود آنچنان مسرور و مجبور می‌شوند که قلم در دست گرفته اینگونه باران عنایت را بر سر فرد مزبور می‌بارند "ای بنده جمال قدم حمد کن حق را که موفقی بر بیان عبودیت این عبد شدی و به این نعت و ستایش، قلب مشتاق را نهایت فرح و انبساط و نشاط مبذول نمودی. این مطرب از کجاست که برگفت نام من، عبدالبهاست اسم حقیقت مرام من. باری، نظم شما نظر به شمول این حقیقت ثابته راسخه بسیار مقبول و مطبوع واقع گشت. و البهائ علیک و علی کل ناظم ینطق بعبودیتی لله و فنائی و ذلی و انکساری فی عتبه السامیه." (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۳)

در بیان عبودیت نباید طریق تفسیر و تعبیر پیمود بلکه صراحتاً زبان به ذکر بندگی باید گشود که فرمود "ای عندلیب معنوی ... فصاحت و بلاغت اشعار واضح و آشکار است؛ اما آرزوی عبدالبهائ خاکساری در عتبه بهاءالله است ... پس تا توانی در این گلستان نغمه‌سرایی کن و از عبودیت حقیقی عبدالبهائ بدون تأویل و تفسیر ترانه‌ای بنواز." (مکاتیب، ج ۵، صص ۲۰۹-۲۱۰) چه که این است مایه سرور عبدالبهائ و اوج انبساط

^۲ بیان مشابه در صفحه ۲۴ جلد هشتم مکاتیب عبدالبهائ مندرج است که لاجل رعایت اختصار از نقل آن خودداری شد.

قلب آن قدوه اهل بهاء، "همیشه در چمنستان عرفان به انواع نعمات و ابداع الحان به ذکر عبودیت این عبد تغنی فرما تا روح مهتر گردد و قلب مستبشر شود و جان روح و ریحان یابد و انوار سرور بتابد و فیض حبور بیفزاید." (همان، ص ۲۱۰)

و گاه نیز در نهایت لطافت احباء را به داد و ستد در این زمینه فرا می‌خوانند "اگر قریحه الهام صریحه داری و طبع روانی، نطق را به این حقائق و معانی بگشا و داد سخن ده. من بنده بهاء هستم و تو کنیز بهاء؛ من تو را به انتساب به آن آستان بستایم و تو مرا به عبودیت آن عتبه ستایش نما تا جان تو و من هر دو خوش شود و مانند گلشن الهی لطافت و طراوت بیفزاید." (مکاتیب، ج ۷، ص ۳۸)

اگر سخن در نعت حضرت عبدالبهاء بر زبان رانده نشود، پس چه باید کرد، چه کسی را باید ستود و از الوهیت چه کسی باید سخن راند، "ای طیب طیب اشعار بلیغانه ملاحظه گردید. این سخن آهنگ روحانی بلبل چمن بود، هرچند در نهایت حلاوت بود، ولی فصاحت و بلاغت آن است که قصائدی در ستایش جمال قدم انشاء و انشاء گردد، زیرا اسم اعظم وحده باید ممدوح روحانیان باشد و مقصود عارفان و محبوب عاشقان." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۴)

۴- شوق عبودیت: گاه هیکل مبارک از شنیدن وصف عبودیت خود چنان به شوق می‌آیند که شعری از شعرای سابقین را نیز تغییر می‌دهند تا به این بندگی شهادت دهند. در جواب یکی از احباء که در عبودیت هیکل مبارک غزلی سروده بود می‌فرمایند "غزلی که مرقوم نموده بودی در نهایت بلاغت و فصاحت است؛ ذکر عبودیت سبب نهایت مسرت بود، زیرا قوه سامعه عبدالبهاء از آهنگ عبودیت بهاء بی‌نهایت به اهتزاز آید.

اصم اذا نودیت باسمی و آنی اذا قیل لی عبدالبهاء لسمیع

این شعر از شعرای سابق است و مصرع ثانی چنین است «اذا قیل یاعبدها لسمیع» ولی من چنان مفتون مضمون این بیت شدم که یا عبدها را عبدالبهاء کردم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۹۳)

و گاه احساس می‌شود که کلمات قادر به بیان این ذوق و شوق نیستند، "اذا نادینی یا عبدالبهاء حتی ینشرح به صدری و تقرّ به عینی و یطمئن فؤادی و یفرح روحی." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۷۸)

۵- **رضای حضرت عبدالبهاء:** اگرچه ثبوت و رسوخ در درگاه حق مقبول است، اما اگر مؤید به رضای او نباشد، کامل و تمام نیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید "این ثبوت و رسوخ باید مؤید و مشفق به رضاء باشد. رضای این عبد بهاء از شما وقتی کامل گردد که ناطق به عبودیت محضه من در آستان جمال ابهی گردی و دلائل و براهین اقامه نمائی و فریاد یا عبدالبهاء و یا رقیق البهء بر آری. به جمال مقدّسش قسم است که هیچ نامی و ندائی در مذاق روح و جان، چون این نام شیرین و پر حلاوت نه. من عبد بهایم تو نیز امة‌البهاء باش و از خدا بخواه و دعا کن که هر دو به خدمت موقّق گردیم." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۸۳) و اگر فردی به جلب رضای مبارک در این مورد موقّق گردد، البته امواج عنایت از هر سو احاطه نماید. خطاب به همان شخص می‌فرماید، "باری، اذن حضور داری، ولی در بین راه باید عبودیت این عبد را ناطق گردی و کلّ اماء را از این نفعه معطره، مشام معطر نمائی تا نظر عنایت در حقّ تو کامل گردد و تأیید ملکوت را از هر جهت مشاهده نمائی. حال، آنچه من می‌گویم بکن و ملاحظه تأیید نما." (همان، ص ۱۸۴)

۶- **قیام به عبودیت بسیار مشکل است:** در قرآن آیه‌ای است که خداوند امانت خود را خواست به کائنات بدهد، اما هیچ‌یک از عهده بر نیامدند تا قرعه فال به نام انسان افتاد که مظلوم است و قدرش مجهول. این امانت عظیم همان عبودیت است، که تحملش بسیار دشوار است. حضرت عبدالبهاء در دعوت به قیام به عبودیت به این دشواری نیز اشاره دارند، "وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بار گران را در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمائی و مورد طعن و سبّ و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم گردی تا قطره‌ای از بحر بلائی جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری." (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۶)

۷- **اظهار عجز از عبودیت:** حضرت عبدالبهاء که در اعلیٰ مدارج عبودیت قرار دارند، خود را عاجز از عبودیت می‌خوانند و از احباء می‌خواهند که این عجز را تلافی نمایند، "عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدّس عاجز و بی‌نهایت خجل و شرمسار است. شاید یاران الهی تلافی نمایند و به خدمت موقّق گردند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۶) و زمانی

که در مصر تشریف داشتند از احبّاء خواستند که در حقّ ایشان دعا نمایند که شاید بتوانند به عبودیتی موفّق گردند، " ... شماها الحمدلله به آن موفّق و محظوظ. ولی من از شدّت خجالت چگونه سر بر آورم بر دوست. مگر آن که یاران دعا نمایند و عجز و ابتهال فرمایند و مرا تأیید و توفیق طلبند. " (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۸) و گاه در مقام مقایسه بر آمده احبّاء را موفّق میدانند و اظهار امیدواری که خود نیز توفیق یابند، "عزّت و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیت نه و شرف و منزلتی اتمّ از عبودیت آستان ربوبیت نیست. الحمدلله شما در این مقام مؤید و موفّقید تا ببینیم ما چه خواهیم کرد. انشاءالله به عون و عنایت حق این عبد نیز موفّق خواهد شد گشت. فنعلم ما قال «چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم» " (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۶)

۸- **افتخار به عبودیت و خدمت احبّاء:** هیکل مبارک را عقیده بر آن است که باید به عبودیت مباهات کرد و به خدمت یاران مفتخر بود. آن را منصب خود می‌دانند و گاهی دیگران را مأمور می‌فرمایند که از طرف ایشان این خلعت را به تن نمایند. در مقامی می‌فرمایند "ای مرتضی چه خوشبخت و فرخنده‌طالع بودی که به خدمت یاران و خصوصاً حضرت افنان موفّق گشتی. این خدمت نیست سلطنت است؛ خادمی نیست بزرگواری است؛ منصب من است و مأموریت من. در ملاً اعلی افتخار نمایم که کمترین خادم یاران جمال ابهی هستم و در ملکوت ابهی مباهات می‌کنم که کهین چاکر دوستان اسم اعظمم. پس تو نیز افتخار کن و مباهات نما. " (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۵)

لوحی است معروف از الواح مزاح‌آمیز حضرت عبدالبهاء خطاب به مشهدی علی قهوه‌چی. "هوالبهی ای خادم احبّاءالله، ای غاصب حقّ عبدالبهاء، خدمت یاران و خادمی دوستان منصب ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو منصب مرا غصب نمودی و در کمال دلیری مشی و حرکت می‌نمائی. از خدا بترس، این رداء من است چرا در بر نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی؟ یا عهد وکالت می‌کنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع به خدمت احبّای الهی قیام نمائی و از ادعای اصالت بگذری و یا آن که شکایت به قاضی شهر و مفتی قصر می‌نمایم. الحمدلله مجتهدین بسیار. به یک نقض عهد رشوت، هر حکم می‌توان گرفت. والسلام. عع" (مائده آسمانی، ج ۵، ردیف الف، باب دهم)

۹- بیان یکی از اسرار برای یکی از ابرار: بیان مکنونات قلب و برملا کردن اسرار و رموز پنهان در ژرفنای دل برای دوستان راستان در بندگان شور و شعفی می‌افکند تا به آنچه که مولایشان خواسته قیام کنند و آنچه را که او اراده فرموده عملی سازند. در خطابی به جناب عندلیب می‌فرمایند، "چون آن جناب اهل راز این عبد هستی، لہذا از اسرار بیانی نمایم و آن این است که این عبد را نہایت آمال و آرزو این است کہ عبودیت خویش را در آستان مبارک در جمیع عوالم ثابت نمایم و این عبودیت محضه را به هیچ رتبه و مقامی تبدیل نمایم. آنچه از عبودیت این عبد ذکر شود سب مسرت دل و جان است و علت روح و ریحان ... آزادی این عبد در این بندگی است و عزت مقدّس‌اش در عبودیت آستان مقدّس ... قلم آن جناب باید ترجمان قلم این عبد باشد و آنچه از این قلم ترشح نماید از آن قلم بتراود، یعنی در ذکر عبودیت این عبد، قلم آن جناب انشاءالله آیت عظمی گردد، این است کہ می‌فرماید

تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چسی خمر بقاء از لعل نوشین نگار
لہذا قصیدہ‌ای کہ تازه بجهت عشق آباد انشاء فرموده‌اید، این را تبدیل بہ قصیدہ ذکر بندگی و عبودیت این عبد نمائید، یعنی از بدایت تا نہایت ذکر عبودیت این عبد بہ آستان مقدّس باشد. بہذا یفرح روحی و ینشرح صدری و تنتعش نفسی و ہذا سدرتی المنتہی و مسجدی الاقصی و جنتی المأوی و ہذا مذہبی و دینی و طریقتی و حقیقتی و حیات و نجات مند ہومۃ اظفار." (مکاتیب، ج ۵، صص ۲۱۵-۲۱۷)

۱۰- فانی محض بودن هیکل مبارک: اگرچه در باب عبودیت وجود مبارک، بیانات بسیار از قلم آن حضرت صادر شده است، اما، برای رعایت اختصار بہ یک نکته دیگر اشارہ می‌شود. حضرت عبدالبهاء خود را در مقابل احباء نیز فانی می‌دانند چه رسد بہ این کہ از برای خود مقامی بخواهند یا رتبه‌ای بطلبند. در مقامی می‌فرمایند "این عبد خود را در نزد عبدی از عباد مخلصین او فانی می‌بیند و مضمحل و دانی می‌شمرد و گمان وجود را شرک محض می‌داند. با وجود این فنا و اضمحلال چگونه تصوّر مقامات و مراتب نماید. قطره را چه شأنی از نسبت خویش بہ دریا دم زند و ذرّہ را چه جسارت کہ از ارتباط خود بہ آفتاب شرح دهد. کلّ عباد لہ و کلّ بامرہ یعملون." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۴۸)

۱۱- هرکس عبودیت عبدالبهاء را تأویل کند از نصوص عدول کرده

است: حضرت عبدالبهاء هر ندایی را که جز عبودیت آن حضرت سخنی گوید یا تأویل نماید یا تفسیر کند به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند حتی به حزب شیطان تشبیه می‌کنند و سبب ضلالت و گمراهی بندگان خدا می‌دانند. در لوحی با مطلع "ای یاران عزیز عبدالبهاء آن دلبر بی‌همتا تحمل هر جفائی فرمود..." می‌فرمایند، "امیدم چنان است که آن یاران الهی مؤید و موفق گردند و به نصوص الهیه تمسک جویند؛ ابداً تأویل نکنند و تفسیر نمایند؛ نصّ صریح ظاهر ظاهر را گیرند و به اوهام هادم بنیان نپردازند. مثل بعضی سبک‌مغزان کور فرقان که نصّ قاطع شریعت‌الله را متروک و مهمل گذاشتند و تأویلات وهمیه مطابق نفس و هوای خود نمودند. آن قوم حزب شیطانند و سبب ضلالت انسان. عبدالبهاء بنده بنده بهاء است. هر کس غیر از این گوید از اهل ضلالت و هوا است. البته از او اجتناب نمائید."

۱۲- عبودیت و تهمت ادعای ربوبیت: طلعت میثاق که همیشه طوق بندگی حضرت بهاء‌الله را به گردن انداخته و به آن افتخار فرمودند، مدتی در مقابل افتراهای ناقصین سکوت اختیار کردند و زمانی که خود آنها به نشر اوراق ناربه پرداختند، زبان گشودند و نکاتی را برملا ساختند. از آن جمله این لوح مبارک است که "آهنگ عبودیت است که جهان را به اهتزاز انداخته و بانگ محویت و فنای عتبه کبریا است که خاور و باختر را به حرکت آورده؛ با وجود این نفوسی که به اثر کلک خویش و مهر و امضاء به عبارتی رکیک شلیک ربوبیت زدند و خویش را شمس‌الله الاکبر نامیدند و «کلّ شمس عنده من کلّ صغیر اصغر» گفتند و جمال مبارک تیشه بر ریشه این ادعا زد و بصریح عبارت فرمود «اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود»، وسیله‌ای نیافتند که این بنده آستان را متهم کنند جز این که زبان به بهتان گشایند که فلان ادعای ربوبیت دارد. آیا هدیانی اعظم از این می‌شود؟ لا والله. قطع نظر از جمیع بشر، حجر و مدر و شجر شهادت دهند که عبدالبهاء را آرزویی جز عبودیت آستان نه." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۸۵)

مرجعیت هیکل مبارک

حضرت عبدالبهاء اگرچه به عبودیت خود افتخار می‌کند و هیچ شأن و مقامی از برای خود نمی‌طلبند، اما این سبب نمی‌شود که از وظیفه‌ای که حضرت بهاء‌الله برای آن حضرت تعیین کرده‌اند و مواهبی که به ایشان عنایت کرده‌اند سخن نگوید. قلمشان ملهم است، واقف به اسرار قلوبند، میل ندارند احدی ایشان را امتحان کند، باید احبّاء از ایشان اطاعت کنند، آنچه که از قلم مبارک صادر شود همان صحیح است و مصون از هر خطایی. لہذا باید از کلام مبارک استعانت نمود و به ذکر مواردی چند پرداخت:

۱- امتحان کردن حضرت عبدالبهاء: گاهی غفلت بشری باعث می‌شود که آدمی

به فکر امتحان کردن خدایش بیفتد و عباد مخلصینش را بیازماید و مرکز مصون از خطایش را در بوتۀ آزمایش بگذارد. حضرت عبدالبهاء احبّاء را از این کار منع می‌کنند، چه که در شأن بنده نیست که خدای را بیازماید، بلکه خداست که باید عبادش را امتحان نماید. خطاب به یکی از احبّاء که قصد داشته ایشان را امتحان کند می‌فرماید "ای جویندۀ حق یابنده شو تا پابنده گردی. زنهار امتحان منما زیرا کفّۀ میزان تحمّل این ثقل اعظم ندارد و زنجیر و حبل متین گسیخته شود، ترازو را خورد و ریز نماید؛ میزان خلق مانند خردل است، امتحان حق بمتابه جبل. خردل تحمّل جبل نتواند، البتہ مضمحل گردد. اما انشاءالله تو گوش هوش باز است و به نشانه و اشاره البتہ به مقصودت پی می‌بری." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۶) و خطاب به یکی دیگر از احبّاء که در این سبیل قدم برداشته بود، خود را "میزان الامتحان" می‌نامد و داستان حضرت امیر علیه‌السلام را تعریف می‌کنند که شخصی از ایشان خواست که اگر به خداوند ایمان دارند خود را از بلندی پرتاب کنند. حضرت امیر فرمودند که "هر عالی دانی را باید امتحان نماید نه هر کس در هر جا. للمولی أن یمتحن العبد و لیس للعبد أن یمتحن المولی." و در ادامه کلام ذکر قبایل عرب را می‌فرمایند که قصد داشتند حضرت رسول را بیازمایند. (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۱۷)

گاه احساس می‌شود که هیکل مبارک از کسی که می‌خواهد ایشان را امتحان کند می‌رنجد اما با لحنی شفقت‌آمیز او را متنبّه می‌سازند که چنین نکند، "یا من یمتحن عبدالبهاء لیس لک أن یمتحن عبداً متضرعاً الی‌الله. أمقرئت فی کتاب القوم من اعظم العرفاء أنه لا يجوز لطالب الحقیقة أن یمتحن المطلوب من یدعوه الی‌الله مع ذلک

اقول لك الحقّ و التفت الى الاشارة بكنایة العبارة... " و بعد به بیان مقصود می‌پردازند.
(مکاتیب، ج ۴، ص ۱۹۸)

حضرت عبدالبهاء به کسی که ایشان را امتحان نماید جواب نمی‌دهند، مگر آن که نظر به زحمات عبدی مؤمن مبادرت به جواب فرمایند^۱ تا به حال چنین واقع نشده که نفسی در مقام امتحان از بنده‌ای از بندگان چیزی طلبد و یا سؤالی نماید، جواب بشنود. در آیات قرآن ملاحظه نمائید. اما این عبد نظر به زحمات ضجیع آن جناب و همت بلندش در خدمات مسجونین و اسراء و تحمّلش انواع بلايا و شماتت اعداء، با وجود سؤال از روی امتحان، جواب مرقوم نمود. " (مکاتیب، ج ۶، ص ۳۲)

۲- **ملهّم بودن قلم هیکل مبارک:** هیکل مبارک گاه به تعریف از قلم خود می‌پردازند و آن را شکرریز و قندبیز و شهدآمیز می‌خوانند، چه که گاه لازم است که به اثر قلم باید حرارت بخشید و به حرکت آورد، "جوابی از پیش مرقوم گردید و ارسال شد. حال مجدداً مرقوم می‌شود، زیرا حرارت به تبرید تسکین نیافته، چاره جز تسخین^۳ نیست. بلکه به این واسطه تسکین یابد؛ اگرچه تسکین خمودت آرد و بر جمودت افزاید. لهذا این قلم شکرریز است و قندبیز و شهدآمیز؛ زیرا حلویات از مسخّنات است نه مبرّدات. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۶۲) و لابد بر این است که "آنچه از قلم میثاق صادر، یقین بدان محقق و ظاهر خواهد شد. " (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۵۶) البته آنچه حضرت عبدالبهاء از ذات الهی بطلبند اجابت خواهد شد و عجز و زاری ایشان در درگاه جمال ابهی مقبول واقع خواهد گشت، "شبهه‌ای نیست که عجز و نیاز این عبد در درگاه کبریا مقبول خواهد شد. " (مکاتیب، ج ۷، ص ۴۰) و در این مورد ابدأ شک نباید داشت چه که "یقین است که رجای عبدالبهاء در ساحت کبریا روا خواهد گشت. " و بر ملهّم بودن قلم خود شهادت می‌دهند "الحمد لله آنچه از قلم این آواره در دو سال سه سال پیش صادر، جمیع در عرصه وجود حال جلوه نمود و اسرار هویدا گشت، تا کلّ بیدار گردند و هوشیار که این قلم مؤید و ملهّم است. " (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۶۰)

هیکل مبارک در مواضع متعدده وقایعی را پیش‌بینی فرموده‌اند و بعد از وقوع اظهار تأسّف می‌فرمایند که احدی توجه ننمود.

^۳ تسخین = گرم کردن، حرارت بخشیدن

شاید بی‌مناسبت نباشد که نقل بیان حضرت عبدالبهاء در بارهٔ بیان خودشان از خاطرات نه‌سالهٔ عکا (ص ۵۲۱) در تأیید نکتهٔ فوق ذکر شود، "بارها می‌فرمودند من دعوی معصومیت نمی‌کنم. من اول گناهکار (استغفرالله)؛ اما جمال مبارک موهبتی به من عنایت فرموده‌اند که هر چه بگویم همان است."

۳- **لزوم اطاعت از این قلم:** بنابر این، از این قلم که موجب وحدت بین احبّاء است باید اطاعت نمود، چه که منصوص است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "در مراتب عرفان و بیان آنچه از این قلم صادر بیان کن؛ چه که هر کس به آن مأمور، تا کلّ در ظلّ کلمهٔ واحده جمع گردند. چه که مرجع کلّ الیوم منصوص است." (مکاتیب، ج ۴، ص ۳۴) این اطاعت مشروط به هیچ شرطی نیست، "جمال مبارک به قلم اعلیٰ عهد وثیقی و میثاق عظیمی تأسیس نمود و بموجب عهد و میثاق باید کلّ اطاعت و انتقاد نمایند؛ مفری از برای نفسی باقی نگذاشتند و به شرطی مشروط نفرمودند. لهند، در هر امر مهمّی که تعلق به عموم دارد، باید احبّای الهی استیذان نمایند و اجازه طلبند و آنچه از قلم میثاق صادر، مجری دارند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۵)

۴- **این قلم نشانی از فضل الهی است:** آنچه که از قلم مبارک صادر می‌شود نشانه‌ای از فضل الهی است. هیکل مبارک بر این نکته شهادت می‌دهند "فضل حضرت ربّ جلیل را ملاحظه فرما که چه قدر عظیم است، وجودش چه قدر بدیع که این عبدالبهاء در این وقت که شمس سماء آفل و انجمن گروه مختلف حافل، خامه برداشته و روی از کلّ برتافته و به یاد تو مشغول گشته... " (مکاتیب، ج ۶، ص ۴۴) و البته شکی نیست که لوح حضرت عبدالبهاء ورقه آزادی در ملکوت ابهی است، چه که خود گواهی می‌دهند بر این موضوع، "این خامه به یاد تو مشغول گشت و این نامه به نام تو صدور یافت. اگر دیدهٔ جان باز کنی و به ملکوت جانان نگری، ملاحظه نمائی که این خطّ آزادی است که در ملکوت الهی به آن بار خواهی یافت و از این ظلمتکدهٔ ترابی چون به عالم نورانی پرواز نمائی به خلوتگاه حق خواهی شتافت." (مکاتیب، ج ۵، ص ۵۹)

۵- **سؤال از حضرت عبدالبهاء:** بی‌گمان هر معضلی از مسائل الهیه را باید از مبین منصوص پرسید، چه که قلمش ملهم است و خود واقف بر اسرار و رموز الهیه و خود به آن شهادت می‌دهد، "اگر چنانچه در مسئله‌ای از مسائل الهیه شکّ و شبهه‌ای واقع، از این اسیر زندان فحص و استفسار نمائید." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۹۸) اما هر سؤالی را نباید

مطرح ساخت و ابتدا باید به آثار الهی رجوع نمود و چون جواب یافت نشد، به طرح آن مبادرت نمود، "ای بنده جمال ابهی مسائلی که سؤال نموده بودی ابدأ فرصت جواب نه. در هر روز مکاتیبی می‌رسد که در آن صد سؤال هست. عبدالبهاء با جمیع این مشاغل و غوائل که فرصت تنفس ندارد و مسجون و اسیر و از جمیع جهات هجوم متتابع، چه از داخل و چه از خارج، و این سؤالات اکثر جوابش در کلمات موجود ... این مسائل جمیع در کتب و الواح موجود؛ مراجعه به الواح الهی نمایند. اگر چنانچه مشکل حل نشد، آن وقت سؤال کنند، نه این که هر نفس آنچه به خاطرش خطور نماید، بدون مراجعت الواح الهی سؤال جدید نماید و جواب جدید خواهد." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۵ / مکاتیب، ج ۹، ص ۵۴) البته هیکل مبارک سؤالات مطروحه را در همان نامه به اختصار جواب داده‌اند. اما گاهی نیز جواب نمی‌دادند و به ملاقات حضوری موکول می‌فرمودند "ای حضرت حاجی علی مکاتیب متعدده شما که سؤال از مسائل متعدده بود؛ در صورتی که فرصت تحریر یک کلمه نه، چگونه قلم عبدالبهاء به تشریح و تلویح و تصریح این آیات بپردازد. به جان عزیزت که ابدأ فرصت نیست. این موقوف بر آن است که شفاهاً جواب داده شود، والا به تحریر ممکن نه. وقت ندارم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۴۹)

۶- **وقوف بر اسرار:** هیکل مبارک بر اسرار قلوب واقف بودند و امور را حتی از راه دور ملاحظه می‌کردند. حتی نامه سفید را در مرتبه‌ای جواب دادند. نفس هیکل مبارک می‌فرمایند، "همچه گمان منما که چیزی مستور و مجهول است و امری غیرمعلوم. مکتوب مهور ساده نگاشته و در آن نقطه‌ای نگذاشته از طهران ارسال شد و آنچه منوی ضمیر کاتب و نامق بود و مطلب راقم، جواب مرقوم گردید." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۷۷) البته گاه نظر به رأفت کبری ستر می‌فرمایند، اما غافلان حمل بر غفلت می‌کنند، "از جمله بلاء، بی‌وفایان ناقضان که بظاهر نزد یاران اظهار ثبوت می‌نمایند و در باطن خفیاً ترویج نقض می‌کنند و تیشه بر بنیان الهی می‌زنند و گمان دارند که عبدالبهاء غافل است و امر بر او مشتبه می‌شود. مقصود ایقاز آن جناب است که بیدار باشید که شخصی در طهران هست که الآن پنج شش سال است که خفیاً با ناقضین راه دارد و ترویج نقض در سر سر می‌نماید و عبدالبهاء محض ستاری سکوت می‌کند که شاید متنبه گردد و از این جفا و خطا دست بردارد. او، برعکس، توهم اثتبه در حق

عبدالبهاء می‌نماید ... در کمال مهربانی نصیحت کنید که ... گمان منما عبدالبهاء بیش از این تحمّل نماید زیرا نفوس دیگر نیز در خطر افتند." (مکاتیب، ج ۵، صص ۲۲۹-۲۳۰)

۷- **لزوم کسب رضایت مبارک در اجرای امور:** اگرچه باید در امور سعی و کوشش کرد، اما اگر تأیید نرسد، کار انجام نشود و توفیق رفیق نگردد. رضایت حضرت عبدالبهاء شرط پیشرفت در امور است، "هیچ نفسی به سعی خود کاری از پیش نبرد. عبدالبهاء باید راضی باشد و امداد نماید." (مکاتیب، ج ۷، ص ۳۷)

۸- **اجرای امور به حکمت:** هر کسی به خیالی است و هر نفسی در تلاشی. اما، طلعت میثاق در انجام‌دادن امور حکمتی را به کار می‌برند که دیگران از آن خبر ندارند و فقط در عاقبت کار متوجه می‌شوند که کاری انجام شده و توفیقی حاصل شده است. یکی از آن موارد ترقی نسوان است. در لوحی می‌فرمایند "من در سعی و کوشش‌م که عالم نساء را به عون و عنایت جمال مبارک چنان ترقی دهم که کلّ حیران مانند، یعنی در روحانیت و فضائل و کمالات انسانیت و معرفت ... عبدالبهاء جمیع امور را بحکمت ترتیب می‌دهد؛ مطمئن باشید. عاقبت خود شما خواهید گفت ما هذه الحکمة العظمیٰ." (مکاتیب، ج ۷، صص ۳۶-۳۷)

۹- **رؤیای صادق:** اگر توفیق دست دهد و هیکل مبارک در رؤیا رویت شود، آن رؤیا صادق است و دالّ بر موهبت خداوندی، "شکر حضرت ربّ قیوم را که از موهوم رستی و در ظلّ عنایت جمال ابهیّ حضرت معلوم در آمدی؛ رؤیای صادق دیدی و عبدالبهاء را مشاهده نمودی و به خدمت امرالله قیام کردی؛ قدر این موهبت بدان و تا جان در بدن است شکرانه نما." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۸۶)

۱۰- **قدرت بیان هیکل مبارک:** حضرت عبدالبهاء بعد از آزادی از زندان و عزیمت به مصر با قدرت بیان خود نفوس را مجذوب نمودند و خود به این موضوع گواهی می‌دهند، "به مجرد ورود اسکندریه اعلاء کلمةالله شد و آهنگ ملکوت ابهیّ بلند گشت. جمیع جراید مقالات متعدده نوشته بعضی نهایت ستایش نمودند و بعضی فریاد برآوردند که ورود این شخص به این بلاد زلزله بر ارکان دین افکند و سبب توهین قواعد و آداب قدیم شود، زیرا به هر نفسی رسد او را منجذب نماید و در هر محفلی دم بگشاید سبب تصدیق منکرین گردد و هنوز جرائد مقالات مفصله می‌نگارد تا بعد چه

شود. " (لوحی با عنوان "امریکا، احبّاء و اماء رحمن، علیهم و علیهن البهء الابهی، هوالله ای یاران و اماء رحمن، چون پادشاه مخلوع...")

۱۱- **مخالفت با حضرت عبدالبهاء اعظم انحراف است:** حضرت عبدالبهاء بعد از صعود جمال مبارک نام اخوی خود را، که بعدها ناقض شد، با احترام ذکر می‌کردند. فی‌المثل در لوحی خطاب به جناب سمندر می‌فرمایند، "جواب عرائض آن جناب از حضرت غصن‌الله الاکبر و حضرات غصنین ابدعین اطهرین انورین ارسال شد." (آیات بینات، ص ۳۲۹) اما، او کمر به مخالفت حضرت عبدالبهاء محکم بیست و چنان قیامی کرد که با دشمنان امر همدست شد و انواع بهتان‌ها را به طلعت میثاق وارد کرد. حضرت عبدالبهاء در لوحی به این انحراف او اشاره کرده خود را "مظلوم آفاق" خواندند. این لوح در جواب شخصی صادر شد که معنای "بعد الاعظم" را که در کتاب عهدی آمده از ایشان سؤال کرده بود. در این لوح که مصدر به "تبریز، ارومیه، جناب وحید، حضرت لسان حضور علیه بهاء‌الله الابهی" است، می‌فرمایند، "چه انحرافی اعظم از تکفیر مرکز میثاق است؟ چه انحرافی اعظم از تألیف رسائل شبهات و نشر در آفاق بر ضدّ مرکز عهد است؟ چه انحرافی اعظم از افتراء بر عبدالبهاست؟ چه انحرافی اعظم از اتّفاق با اعدای عبدالبهاء است؟ ... این انحراف نیست، بلکه به جمیع قوی مخالفت و بغضاء و عداوت به عبدالبهاء مظلوم آفاق است، دیگر "بعد الاعظم" چه حکمی دارد."

۱۲- **جواب سؤال قبل از وصول آن:** حضرت عبدالبهاء در لوحی با عنوان "شیراز، جناب بشیرالهی علیه بهاء‌الله الابهی، هوالله ای ثابت بر پیمان نامه آن جناب رسید..." به تفصیل توضیح می‌دهند که چگونه قبل از وصول نامه محتوی سؤال به آن جواب داده‌اند "این مکتوب در پانزدهم رمضان رسید و جواب در بیست و یکم شعبان ارسال گردید، یعنی صدور جواب بیست و چهار روز قبل از وصول سؤال بود؛ البتّه تا به حال رسیده است. فی‌الحقیقه وصول سؤال به بقعه مبارکه مقارن وصول جواب به آنجا است. انّ فی ذلک لایة باهره و عبرة و افره للمتقرّسین. در نهم شعبان از شیراز مکتوب شما صادر و در بیست و یکم شعبان از اینجا جواب ارسال شده است. فاصله دوازده روز است و این دوازده روز نیز بجهت آن است که جواب مرقوم می‌شود و جناب میرزا منیر مرقوم می‌نمایند و از کثرت غوائل و شواغل ارسال اجوبه بعد از تحریر چند روز تأخیر می‌شود... پس چون بدقت ملاحظه نمائید یوم صدور سؤال از شیراز جواب از

بقعه مبارکه ارسال شده است. انّ هذا لهو الحقّ المعلوم. اگر انصاف باشد همین برهان کفایت است، علی‌الخصوص که جواب اول صادر شده بود، دوباره جواب ثانی صادر گشت. این جواب ثانی مقارن سؤال ثانی است."

۱۳- حضرت عبدالبهاء نمونهٔ تحمّل بلایا: هیکل مبارک در هر موردی مثل اعلای اهل بهاء و سرمشق یاران وفادارند، حتّی نحوهٔ تحمّل بلاها را نیز می‌آموزند، "از فضل خداوند مهربان امیدوار است که یاران مقاومت مصائب بی‌پایان نمایند و مانند عبدالبهاء در هر دمی دل و جان فدای جانان کنند، از هیچ بلائی نلغزند و به هیچ مصیبتی نلرزند و صمت و سکون نپسندند." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۳۷) در هنگام نزول بلایا اگر به حضرت عبدالبهاء اندیشه شود و حضرتش در نظر آید، البتّه هر مشکلی آسان گردد، "رحمات و مشقّات در نزد عبدالبهاء معلوم و مشهود. تحمّل و اصطبار لازم و صبر و قرار واجب. قدری در بلایا و مصائب عبدالبهاء تفکّر نما؛ هر مشکلی آسان گردد و هر جفائی مثل وفا دیده شود، زیرا بعد از صعود آن دلبر مهربان، نفس راحتی بر کلّ حرام." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، صص ۱۵۱-۱۵۲). زمانی که عبدی مشقّاتش مضاعف می‌گردد، هیکل مبارک خود را مثال می‌زنند و او را به تأسّی از خود دعوت می‌فرمایند، "از صدمات شدید و امتحانات عظیمه که بر شما وارد گشته نهایت حزن و کدورت حاصل گردید. تأسّی به عبدالبهاء کن ملاحظه نما که از زمان طفولیت تا نهایت در بلایا و محن شدید بوده. یک بلیّهٔ او چهل سال حبس عکّا است و بر این قیاس کن؛ لکن همیشه صبور و شکور بود و این بلایا را بنهایت سرور تحمّل می‌نمود." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۳)

۱۴- حضرت عبدالبهاء مثل اعلی: بسیار دیده و شنیده‌ایم که حضرت عبدالبهاء مثل اعلای امر بهاء هستند و باید از ایشان تبعیت نمود یا باید چون ایشان بود. اما این کلام را از خود آن حضرت نیز بشنویم که در بحبوحهٔ هجوم بلایا در ارض اقدس به یاران توصیه می‌فرمایند، "ای یاران الهی شما تقیّد به حوادث بقعهٔ مبارکه نداشته باشید و ابداً تفکّر نکنید. آنچه واقع شود خیر است ... شما به کار خود مشغول شوید و به هدایت خلق پردازید و نفوس را به خُلق و خوی عبدالبهاء تربیت نمائید و بشارت ملکوت ابهی به خلق برسانید ... و در محبّت الهی و تعلق به عبدالبهاء هر بلا و مصیبتی را قبول نمائید؛ تحمّل شماتت اعداء کنید و صبر بر ملامت اهل جفا؛ پیروی عبدالبهاء نمائید و

در هر دمی آرزوی جانفشانی در سبیل جمال ابهی کنید... " (مکاتیب، ج ۴، صص ۱۲۶-۱۲۷)

آرزوهای حضرت عبدالبهاء

هر نفسی را آرزویی است و هر بنده‌ای را از درگاه خداوند خواسته‌ای که امیدوار است رجایش مقرون به اجابت مولایش گردد و دستش چون به ساحت حق دراز شود، هنوز فرود نیامده، نظر به فضل بیکران حضرتش، آرزوی عبد تحقق یافته باشد. اما آرزوهای حضرت عبدالبهاء با بندگان متفاوت است. نه مال و منال دنیا را خواهد، نه آسایش جهان را طلبد، نه تفریح و تفرج آرزو کند، و نه امیدی به ساختن قصرها و کاخ‌ها دارد. بلکه آرزوی او در عوالم روحانی است، اما عجبا که به لسان بندگان می‌گوید که اینها آرزوی اوست و امید دارد که این آرزوها برآورده گردد. هر یک از این آرزوها راهنمایی است برای ما که در تحقق آنها از جان و دل بکوشیم تا برآورده گردند. از قلمش عون و مدد می‌طلبیم و به ذکر این آرزوها می‌پردازیم:

۱- **تزیین هیاکل انسانی به خلعت رحمانی:** یکی از بزرگترین آرزوهای حضرت عبدالبهاء هدایت گم‌گشتگان است و راهنمایی گمراهان تا مگر بندگان خداوند به صراط مستقیم راه یابند و طریق ورود به ملکوت را بیابند، "نهایت آمال و آرزوی این عبد این است که هیاکل انسانی به خلعت رحمانی مزین گردد و قلوب به نور هدایت کبری روشن شود." (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۱)

۲- **اشراق شمس حقیقت:** مجهودات حضرت عبدالبهاء در سراسر عمر مبارک برای اشراق شمس حقیقت بود تا که جملگی از پرتو انوار آن بهره و نصیب برند. در لوحی خطاب به احبای ارض ق می‌فرمایند "عبدالبهاء را سرور و فرحی جز انتشار انوار صبح احدیت نه و آرزویی بغیر از پرتو اشراق شمس حقیقت نیست." (مکاتیب، ج ۸، ص ۶۳)

۳- **خدمت احبّاء:** قبلاً در مورد عبودیت و خدمت به کلام مرکز میثاق اشاره شد. در اینجا آن را منتها آرزوی خود بیان می‌فرمایند "این عبد را منتها آرزو این است که در خدمت دوستان جمال ابهی خادم صادق گردم و چاکر موافق؛ شب و روز دامن خدمت بر کمر زنم و از شجره وجود ثمر برم. قامتی که در خدمت دوستان خمیده نگردد خشب

سَنَدَه است و قَدّی که در تحمّل مشقّت یاران منحنی نشود اعجاز نخل خاویه است." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۹)

۴- **جانفشانی در میدان قربانی:** حضرت عبدالبهاء در موارد مختلف به شهادت احبّای جان‌نثار غبطه می‌خورند و آرزو می‌کنند که همراه و همگام آنان باشند. مثلاً وقتی در لوحی از الواح درباره سرّ فدا سخن می‌گویند و به شرح شهادت جناب روح‌الله می‌پردازند، آرزو می‌کنند که "یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً." لذا، احبّاء را به جانفشانی دعوت می‌کنند که "ای فرخنده رخی که به خون شهادت گلگون گردد و ای مبارک گردنی که در سبیلش اسیر زنجیر شود. نهایت آمال این عبد آستان جمال ابهی جانفشانی در میدان قربانی و البهء علی کلّ من انفق روحه و سرع الی مشهد الفدا فی سبیل الله." (مکاتیب، ج ۸، ص ۸۸) این آرزو را در لوح دیگری که شهادت جناب محمدجعفر صباغ در آن ذکر شده نیز عنوان فرموده‌اند "عبدالبهاء بنهات آمال آرزوی آن تیر نماید و مشتاق زخم شمیر در سبیل نیر منیر است." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۱) و زمانی که یکی از یاران تمنای شهادت می‌نماید، ایشان با او هم‌آواز می‌شوند و آرزوی او را آرزوی خود می‌دانند "نامه شما رسید. خلوص تیت و خواهش شهادت سزاوار ستایش است. ولی این حالت، خود عین شهادت است. شکر کن خدا را که چنین روش و سلوکی داری و چنین انجذاب آسمانی در دل حاصل نموده و به چنین حالت خوشی موفّق گشتی. این آرزوی تو اعظم آرزوی عبدالبهاء است. امیدواریم که هر دو به آن موفّق شویم." (یاران پارسی، ص ۱۲۴)

۵- **ممتاز بودن احبّاء:** در الواح متعدّده زیارت می‌کنیم که حضرت عبدالبهاء توصیه می‌فرمایند که احبّاء باید از جمیع ممتاز باشند و در این لوح آن را به صورت آرزو برای دو تن از احباب مطرح می‌کنند "به درگاه جمال مبارک عجز و لابه نمودم و تصرّع و زاری کردم که شما را به فضل و جود خویش از بیگانه و خویش ممتاز نماید و بر امر مستقیم و ثابت بدارد ... این آرزوی عبدالبهاء است. امیدم چنان است که به آن مؤید و موفّق گردید." (مکاتیب، ج ۸، ص ۸۳)

۶- **وصول احبّاء به اعلی افق کمالات معنوی:** عمری تلاش و کوشش و صبر و بردباری در هدایت بندگان حضرت باری فقط برای آن است که بندگان به مراتب عالیّه صعود نمایند و در این میان آنها که ایمان آوردند، باید که این آرزو هیکل مبارک را

برآورده سازند که فرمودند "از فیض حضرت ایزد پاک شما را دلی تابناک خواهم و جانی لطیف و روانی منیر جویم و آرزوی دل و جان آن است که در این سبیل طی مراتب وجود نموده به اعلیٰ افق کمالات معنویّه و ذروه فضاثل انسانیّه واصل گردید تا سائر مردم مشاهده کنند که بندگان حضرت دوست چگونه روشن و درخشنده و تابانند. این است نهایتِ آمال؛ این است اعظم موهبت حضرت ذوالجلال." (یاران پارسی، ص ۸۰) و لابد بر این است که این اعتلاء و ارتقاء را اثری و ثمری، بقوله الاحلی "عبدالبهاء را نهایت آرزو ترقی روحانی و انجذابات وجدانی احبّای رحمانی است و به هر وسیله آنان را کامرانی طلبیم تا هر یک در این بهشت برین گلی معطر گردد و به روایح طیبّه تزیین یابد. امیدم چنین است که به فضل نور مبین روحی تازه یابید و به قوتی بی‌اندازه موفق شوید." (یاران پارسی، ص ۱۷۲)

۷- **جشن و سرور احباء:** هیکل مبارک همواره مشتاق بوده‌اند که احباء شادمان باشند و از قید غمها آزاد. در لوحی آن را به صورت آرزو بیان کنند "این مسجون را آرزو آن است که دوستان بزم محبت بیاریند و جشن مسرت مهیا سازند؛ در نهایت شادمانی به موهبت یزدانی کامرانی کنند و بفضل ربّ غفور محفل فرح و سرور مهیا سازند؛ عود و رود ساز کنند و به آهنگ تسبیح و تقدیس دمساز گردند؛ هر روز عیش روحانی ساز کنند و به باده محبت‌الله نشئه بدیعی آغاز نمایند." (م کاتب، ج ۸، ص ۱۸۳) برای تسریع خاطر احباء حتی کارها را زمین می‌گذارند تا به لوحی یا مکتوبی دلی را شاد بدارند و آرزوی سرور احباء را بیان کنند "هوالله ای زائر مشکین نفس چند نامه بواسطه شما مرقوم گردید و با وجود عدم فرصت بدون مهلت نگاشتم. حال شما گریه و زاری فرمودید و جناب آقای میرزا حیدرعلی را شفیع کردید. چاره جز نوشتن نه. کارهای خود را گذاشته و به تحریر این نامه پرداخته؛ قاعده این است که نامه غائبانه صدور یابد، به شخص حاضر کسی تحریری نگارد مگر این که شما بفرمایید من حاضر غائبم. به قول شیخ حافظ می‌بینمت عیان و سلامی می‌فرستم. این بیان من باب مزاح است والا آنچه سبب سرور یاران است منتهی آرزوی عبدالبهاء است و علیک البهائ الابهی عع" (یاران پارسی، ص ۲۷۵)

۸- **وحدت شمل اهل بهاء:** از قلم مرکز میثاق مکرراً در مورد لزوم حصول وحدت در جمع اهل بهاء بیانات مبارکه صادر شده است. در موردی نیز این توصیه را به

صورت آرزو مطرح می‌فرمایند "این زندانی را آرزو چنان که در میان یاران دو عنوان نماند؛ کلیمی و فرقانی گفته نشود؛ عنوان واحد بهائی ماند؛ زیرا کلّ امواج یک بحرند و گل‌های یک چمن ... چه خوش بودی اگر شروق و غرب به یک نام و عنوان مشهور و معروف گردیدی تا وحدت عالم انسانی مانند آفتاب بر باختر و خاور بدرخشد." (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۲۸) وقتی که بدانیم از آرزوهای هیکل مبارک الفت و محبت بین احباء است، جمیع در این امر خیر خواهیم کوشید که فرمود "نهایت آرزوی قلب الفت و محبت بین احباء است. امیدم چنان است که تو در این امر خیر بکوشی." (یاران پاریس، ص ۱۷۱)

۹- **شادمانی بازماندگان شهداء:** نظر عنایت هیکل مبارک به شهداء و بازماندگان آنها در الواح و آثار زیارت شده است. آرزوی هیکل مبارک آن است همانطور که احباء شادمانند، بازماندگان شهداء نیز از این سرور بهره‌ای داشته باشند و از آن شادمانی نصیبی "ای یاران وقت شادمانی است و هنگام مسرت وجدانی. از خبر راحت و خوشی و مسرت بازماندگان شهدای الهی بی‌نهایت فرح و مسرت حاصل گردید. نهایت آرزوی عبدالبهاء خوشی و سرور بازماندگان شهداء است. من آرزوی خدمت آنان نمایم و منتهای آلمم این که کاری از دست بر آید که سبب راحت و آسایش آنان گردد." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۹۰)

۱۰- **تشکیل درس تبلیغ:** جناب صدرالصدور با تشکیل درس تبلیغ موجب سرور هیکل اطهر شد، اما با صعود خویش هیکل اطهر را مستغرق در بحر احزان ساخت، به طوری که جایگزینی طلبیدند تا با تداوم کلاس مزبور موجب تسلی قلب هیکل مبارک شود. لذا، این آرزو را با جناب نعیم در میان گذاشتند و به او فرمودند "عبدالبهاء را آرزو و مقصد چنان که این تاج را بر سر تو گذارد تا در محلّ آن بزرگوار نوجوانان را درس تبلیغ دهی و حجت و برهان بیاموزی و دلیل و آیات و اخبار بنمائی، نورسیدگان ملکوت ابهی را تربیت کنی و به فیض ملاً اعلی نشو و نما بخشی." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۷)

۱۱- **ملاقات با احبای ایران:** حضرت عبدالبهاء میل به سفر به ایران داشته‌اند و ذکری از آن به میان آورده‌اند. اما این سفر ممکن بود ایجاد اضطراب در ناس نماید، لذا صرف نظر کردند. در مقامی می‌فرمایند "الحمد لله قلوب مرتبط است و نفوس منجذب، لهذا عموم یاران الهی نهایت اشتیاق به ملاقات دارند و دیدار کلّ منوط به آمدن طهران است. اما در این اوقات انقلاب، ورود من سبب اضطراب گردد، زیرا غراب‌های کین در

کمینند و مفسدان منتظر بهانه‌ای چنین. لَهذا با کمال اشتیاق از حضور در این ایام
اعتذار می‌نمایم. ولی اگر به حقیقت نگری من همواره یار و ندیمم و همدم و همنشین.
اگر بجسم دورم، به جان نزدیک و به دل انیس و مونس قدیم. هر محفلی که به ذکر
حق آراسته گردد و یاران در نهایت محبت الفت نمایند، البته جان و دل عبدالبهاء حاضر
است و در آن وجد و سرور سهیم و شریک و غائب و زائر. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۸۲) و
زمانی که عازم سفر امریک بودند بالصراحه می‌فرمایند که قلب ایشان در شرق است "
قلب من در شرق است، زیرا مطلع شمس حقیقت است و جان و وجدانم به یاد یاران
الهی در ایران خشنود و شادمان. در ایام مصائب و بلا یا یاران شوق جانفشانی نمودند و
تحمل هر صدمه و بلائی کردند، هیچ صبحی راحت نجستند و هیچ شامی آرام
نخواستند ... لَهذا آرزوی عبدالبهاء لقای یاران ایران است، ولی چون موانع مجبره در
میان، لَهذا از خاور به باختر سفر می‌نماید. " (مکاتیب، ج ۵، صص ۱۸۰-۱۸۱)

۱۲- **ملاقات با جمیع احبّاء:** این آرزوی دیدار مختصّ احبّای ایران نیست، که
تفاوتی در میان نه. هر کس مهر عبدالبهاء در دل دارد، میل مولی به دیدار او نیز هست
که فرمود " ای یاران آرزوی دیدار دارید. من بیش از شما طالب دیدارم و امیدوارم که
در سایه آن سرو بهستی در آئیم و یکدیگر را بنوازیم و همدم و همراز شویم و آهنگ
خوشی بنوازیم. " (یاران پارسی، ص ۱۲۵)

۱۳- **ندای به ملکوت‌الله:** شبهه‌ای نیست که حضرت عبدالبهاء ندای به ملکوت را
بلند فرمودند و در ممالک غریبه در کنائس و کلیساها به اعلان امرالله پرداختند، اما باز
هم در الواح نقشه‌های تبلیغی خطاب به احبّای غرب، وقتی که آنها را به سفر به جزائر
پاسیفیک فرا می‌خوانند، می‌فرمایند " ای کاش از برای من میسر می‌شد که پای پیاده
ولو بکمال فقر به آن صفحات مسافرت می‌نمودم و نعره‌زنان در شهرها و دهات و کوه و
بیابان و دریا یا بهاء‌الابهی می‌گفتم و ترویج تعالیم الهی می‌نمودم. ولی حال از برای من
میسر نه، لَهذا در حسرتی عظیم هستم. " (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲) در بیانی دیگر این آرزو
را حیات دل و جان خود می‌دانند " بدان اعظم خدمت ندای به ملکوت‌الله است و این
منصب عظیم را اگر جمیع عالم جمع شوند از انسان سلب نتوانند. لَهذا به این خدمت
عظیم تشبّث نما که عزّتش ابدی است و بقایش سرمدی و این است صفت عبدالبهاء و

این است منتهی آرزوی عبدالبهاء و این است حیات دل و جان عبدالبهاء. " (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۳)

۱۴- **اتساع نطاق امرالله:** رب‌الجنود برای نجات اهل عالم آمد و جان فدا کرد و مرکز میثاقش نیز به او تأسی فرمود و سپس یارانش را هدایت کرد که همان طریق را در پیش گیرند و از او بیاموزند که چگونه ندای ظهور را به دور و نزدیک برسانند تا امر مبارک جهانگیر گردد و کل در ظل آن وارد شوند. خطاب به احبای امریکا می‌فرماید "موقفیت شما حال معلوم نه. امیدوارم که بزودی موقفیت شما زلزله در آفاق اندازد. لهدا، عبدالبهاء را آرزو چنان است که مثل خطه امریک در سائر قطعات عالم نیز موفق و مؤید شوید. یعنی صیت امرالله را به شرق و غرب رسانید و در جمیع قطعات خمسه عالم بشارت به ظهور ملکوت رب‌الجنود دهید." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۰)

۱۵- **مشارکت در بنای مدارس:** از جمله مواردی را که حضرت عبدالبهاء بسیار اهمیت می‌دادند بنای مدرسه بود و اشتغال به تحصیل فرزندان احباء. لذا بنای مکتب‌خانه را خدمتی عظیم می‌دانستند و میل داشتند در بنای آن شرکت نمایند. در یک مورد این تمایل را اظهار می‌فرمایند "... در خدمت امر مبارک بالنفس کوشیدید و دامن همت کمر زدید و در اشکول و بناء مکتب‌خانه بنفس نفیس کار کردید. قسم به جمال قدم که من آرزوی این خدمت می‌نمایم و البته اگر حاضر بودم بالنفس در زمره شما خدمت می‌نمودم و کار می‌کردم و خاک‌کشی می‌نمودم و این را سبب نورانیت وجه در ملکوت ابهی می‌شمردم." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۲۵)

۱۶- **آرزوی ممتاز شدن مدارس بهائی:** در بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء تأکید فرموده‌اند که احباء باید ممتاز از دیگران باشند و مدارسشان بهتر از سایر مدارس. حتی در لوحی می‌فرمایند که بنات احباء نباید به مدارس دیگر بروند چه که وهن بر امرالله است. در لوحی در مورد مدرسه تربیت این آرزو را مطرح می‌فرمایند که آن مدرسه ممتاز شود "مسئله مدرسه تربیت نهایت اهمیت دارد. بر جمیع یاران الهی فرض قطعی است که به آن مدرسه خدمت نمایند. این اول مدرسه‌ای است که یاران در ایران تأسیس نمودند و جمیع اقوام می‌دانند که تعلق به یاران دارد. مسامحه و مساهله در امور آن توهین امرالله است ... مختصر این است آرزوی این عبد چنان است که آن مدرسه به تدریج از جمیع مدارس عالم ممتاز گردد؛ دیگر ملاحظه فرمائید که چه

قدر اهمّیت دارد." (لوحی با مطلع "هوالله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید، فرصت جواب مفصل نیست...")

۱۷- **استماع ندای احبای الهی:** حضرت عبدالبهاء در اسفار غرب به تبلیغ امرالله پرداختند و نفوس خفته را بیدار نمودند و بعد از مراجعت از احبّاء خواستند که آهنگ بدیع را بلند کنند تا ایشان بشنوند "عبدالبهاء در سنین متوالیات به جمیع جهات غرب رفته و در جمیع محافل و مجامع نعره‌زنان تبلیغ امرالله نموده؛ حال باید احبای الهی آهنگ بدیع بلند کنند و در شرق و غرب به تهلیل و تکبیر پردازند و عبدالبهاء استماع نماید. این است نهایت آمال و تمنای این عبد از درگاه احدیت..." (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۶۹)

۱۸- **مکاتبه با یکایک یاران:** حضرت عبدالبهاء علیرغم ضیق وقت و کثرت مشاغل مشتاق بودند که با تک تک احبّاء مکاتبه داشته باشند، حتی گاهی که بعضی از آنها نامه نمی‌نوشتند، حضرت عبدالبهاء سؤال می‌کردند که چرا خبری از او نمی‌رسد "ای بی سر و سامان مدّتی است که از شما خبری نرسیده و حال آن که قرار چنین بود که در هر نقطه‌ای هستی نامه بنگاری. اگر در جواب تأخیری یا فتوری حاصل، این از کثرت مشاغل و غوائل و مهالک و مصائب است." (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۳) اما، اشتیاق ایشان به مکاتبه با تک تک یاران امری محال بود، زیرا فرصتی در کار نبود که به این امر اختصاص دهند و خود هیکل مبارک آن را بیان می‌فرمایند "عبدالبهاء را آرزو چنان که به هر یک از احبّاء الهی و اماء رحمانی فرداً فرداً نامه‌ای مرقوم نماید ولی جمال مبارک شاهد حال است که ابداً فرصت نیست و این قضیه در این ایام ممتنع و محال، لهذا جمعاً مکتوبی مرقوم می‌شود و مقصد ظهور انعطافات وجدانیه است و روابط روحانیه و این را جمعاً و تفریقاً به نگارش بیان ممکن، لهذا به یک نامه اکتفا می‌رود و شما نیز باید قناعت نمائید." (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۱۲-۲۱۳)^۴ و برای آن که مبدا گمان رود که نوشتن نامه دالّ بر فراموش کردن احبّاء است، خطاب به "سمی حضرت مقصود" می‌فرمایند "گمان منما که این زندانی یاران ربّانی را فراموش نماید. اگر در صدور نامه قصور گردد، این از حصول موانع مجبره موفوره است. والاّ عبدالبهاء را آرزو چنان که به یاران هر دم نامه نگارد و به یادر روی و خویشان پردازد." (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۳۵)

^۴ مضمون مشابه در صفحه ۲۳۶ کتاب یاران پارسی نیز مندرج است.

مکاتبات با احبّاء

چون ذکری از مکاتبات با احبّاء به میان آمد و سخن در این باب در آثار حضرت عبدالبهاء بسیار است، لذا در این باب نیز نکاتی چند مذکور می‌گردد. قلم مبارک همیشه در کار بود و شدیداً فعال آنچنان که گاه انگشتان خسته و نالان بودند، اما محبت یاران خامه و مداد را به حرکت در می‌آورد و نتیجه آن شد که کثیری از الواح و مکاتیب اینک به این عباد رسیده که راهنمای بندگان است و جوابگوی اشتیاق قلب مشتاقان و دلدادگان. پس باید نکاتی چند نیز در این باب گفت که آن سلطان وفا چه کرد و با احبّاء چگونه راز دل بیان نمود:

۱- **از کار افتادن انگشتان:** گاه آنقدر از قلم مبارک الواح و مکاتیب صادر می‌شد که انگشتان دست بی‌حس می‌گشت و قلم مایه آزار می‌شد "ای ورقه متحرکه مهتره از نفعات الله اصابع از کثرت تحریر از کار و حرکت افتاده؛ قلم حکم نوک خاری یافته، مداد و دوات قریب تمامی است؛ با وجود این به تحریر این ورقه مشغولم." (مکاتیب، ج ۵، ص ۴۲) با آن که انگشتان و ساعد خسته و فرسوده هستند، اما وفای هیکل اطهر باعث می‌شود که اعتنایی ننماید و مکتوب را بنویسد و به انتهی رساند، حتی اگر کوتاه و مختصر باشد، "جناب درویش الآن حاضر و خواهش نگارش این رقیمه نمودند. ولی از بامداد این خامه و مداد را اشتغال است. حال دیگر به فریاد آمده‌اند. با وجود این خواهش آقا درویش خامه را به حرکت آورد و اصلاً اعتنایی به انامل و دو ساعد نشد." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۴۴) اما ضعف انگشتان را نیز وقعی نمی‌نهند "ای دوست حقیقی اصابع از ضعف سفر پرارتعاش است، با وجود این به تحریر پرداختم." (یاران پارسی، ص ۶۷)

۲- **یاد احبّاء رفع خستگی کند:** ارتباط قلبی حضرت عبدالبهاء با بندگان آنقدر زیاد و قوی است که چون به یاد یاران می‌افتند، خستگی را فراموش می‌کنند و در میدان تحریر قلم را به جولان وامی‌دارند "ای مقرب درگاه گبریا بعد از غروب است و انامل عبدالبهاء از کثرت تحریر چون اسب خسته از کثرت حرور. با وجود این چون به یاد تو پرداخت، تعب رفت، خستگی زائل شد، چُست وچالاک گشت و جولان در میدان نمود، زحمت راحت شد و مشقت آسایش جان گردید. این نیست الا از پرتو فیوضات و عنایت جمال قدم روحی لاحتبانه الفدا که چنین ارتباطی در قلوب افکند و چنین انشراحی در

صدور که خستگی آزادگی آرد و درماندگی آسودگی. باری چه نگارم که بیان وجدان نمایم و حالت انجذاب دل و جان نگارم. اینقدر بدان که در آستان مقدّس به یاد یاران چنان در جذب و ولهم که وصف نتوانم و شرح ندهم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۸۳) و گاه شدّت محبّت یاران سبب لرزش دستان شود "چون قلم به ذکر ایشان مشغول شد از هیجان محبّت اصابع به ارتعاش آمد." (یاران پاریسی، ص ۸۲)

۳- **استفاده از مزاح:** روز به آخر می‌رسد، تن و جان خسته، انگشتان مانده، قلم و مداد درمانده، چشم‌ها از کثرت بیداری طالب خواب، روان از غوائل و مشاغل بی‌تاب، اما مولای اهل بهاء به زبان طنز مکتوب را می‌نگارد تا دل حبیبی را شاد نماید "ای مهدی یاران روز تمام شد و آفتاب دم غروب است و خامه عبدالبهاء از بامداد تا به حال در رکوع و سجود. حال دیگر جواب نمی‌دهد و قسم می‌خورد که اگر اسب تازی بودم و یا سمند ترکمنی، حال از پا افتاده بودم و سر از سجود بر نمی‌داشتم. از برای خاطر خدا دست از من بدار و الا زار زار گریه کنم. من می‌گویم، ای خامه، این جناب آقا میرزا مهدی یزدی است و خاطرش نزد عبدالبهاء بسیار عزیز است. از خدا بترس، فتور میار، سر بسپار، این ورق را رشک باغ ارم کن، بیان اشتیاق کن، رسم محبّت آشکار نما، قدری تحریر کن، اندکی تقریر نما. آن وقت هر چه می‌خواهی بکن. و الا به ضرب تازیانه چنان ترا جولان دهم که تا دم صبح تُرکتازی کنی و گوشت و استخوان نذر جانبازی نمائی. قلم چون سطوت خطاب را شنید با حال شکسته و خسته و بی‌تابی در تکاپو آمد و تا آخر ورق جولان نمود. این است سرگذشت عبدالبهاء دم غروب آفتاب از افق دنیا." (مائده آسمانی، ج ۵، ردیف الف، باب دهم)

۴- **اعتراف به قصور و نفی آن:** کل می‌دانند که کثرت امور حضرت عبدالبهاء را از پرداختن به آنچه که به آن میل داشتند باز می‌داشت. فی‌المثل، وقتی که قصد عزیمت جهت دیدار با حضرت ورقه علیا را دارند، همین موانع حائل می‌گردد "یا شقیقتی الروحیه و شقیقتی الوجدانیه ... شب و روز به یاد شما هستم. می‌خواستم که این چند روز محض دیدن شما به حیفا بیایم. اما کثرت مشاغل و متاعب فرصت نداد. زیرا مسافری را می‌خواهم روانه نمایم و هر یک یک طومار اسماء مرقوم نموده بودند. الحمدلله جمیع را مرقوم نمودم..." (بهائیه‌خانم، ص ۱۷) با این حال به قصور خود در تحریر اذعان مینمایند "ای منادی پیمان عبدالبهاء را در تحریر و تقریر تفصیر واقع و

مانع کثیر حاصل. البته یاران معذور دارند و به قبول عذر مسرور نمایند. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۸۵) و در کلامی دیگر است "عبدالبهاء هر چند در تحریر نامه قصور و فتور نماید زیرا مجال ندارد و حوادث فرصت ندهد ولی به جان و دل از احبای نجف آباد مسرور و از رب غفور فیض موفور طلبد. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۶۴) اما در لوحی نیز نفی این قصور در انجذابات وجدانی می‌فرمایند که جبران قصور در تحریر باشد "جناب آقا سید آقا نامه نگاشته و نگارش مکاتیب متعدده خواهش نموده و من ابداً فرصت نامه یگانه به هریک از دوستان ندارم ... با وجود این محض خواهش ایشان این نامه مرقوم گردید تا بدانید که قلب منجذب به محبت احباء الهی است ... در هر صورت آنچه باید و شاید محبت و مهربانی است و انجذاب وجدانی. الحمدلله در آن قصور نه. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۷۵)

۵- نوشتن نامه به خط خودشان: خط مبارک تواند که حزن را از خاطری بزاید و اندوه را از قلبی براند که فرمود "این نامه به خط خویش نگاشتم تا از اندوه و تشویش برهی. " (یاران پارسی، ص ۱۴۱) چه که اثر قلم مبارک سبب انبساط گردد "ای دوستان جانی عبدالبهاء جناب زائر ... در نزد این بنده درگاه الهی نیز یاد شما نمود و خواهش تخری این سطور کرد تا سبب انشراح صدور گردد. " (یاران پارسی، ص ۱۹۱)

از خود با چه عناوینی یاد می کنند؟

همگان دانند که هیکل مبارک از آن همه القاب و نعوت که مولایشان به ایشان عنایت فرمود، عبدالبهاء را برگزیدند و از همه خواستند جز به این عنوان ایشان را نخوانند و آن را سبب عزت ابدیه و منتهی آمال خود دانستند. اما در الواحی که خطاب به احباء از قلم مبارک صادر شده، عناوین دیگری را نیز در مورد خود ذکر فرموده‌اند که ذکر آنها، اگرچه به طور فهرست‌وار، می‌تواند سرمشقی برای عباد باشد که خود را چگونه بخوانند:

(مکاتیب، ج ۹، ص ۱۴۴) ذره فانیه؛

(در مکاتیب، ج ۸) عبد چاکر لاحق (۹۴)، بی‌نوا (۹۸)، این مشت استخوان (۱۱۶)، کمترین خادم یاران جمال ابهی (۱۳۵)، این پر قصور (۱۴۵)، این زندانی (۱۵۱)، این گمگشتگان بادیه محبت‌الله (۱۷۰)، این مسجون (۱۸۰)، این مظلوم، این گمنام (۱۸۱)، این غریق بحر فنا (۱۸۸)، این قلعه‌بند (۲۰۲)، این پشه بی‌توشه (۲۱۱)، میزان‌الامتحان (۲۱۷)، این بنده گنهگار (۲۲۲)، این عبد حزین (۲۳۰)؛

(در مکاتیب، ج ۵) این عبد حقیر (۲۳)، این مشتاق (۶۰)، این بی سر و پا (۹۱)، این سرگشته سودایی و این سرمست جام الهی (۱۱۱)، این آواره (۱۶۰)، این اسیر (۱۷۷)؛
 (در مکاتیب، ج ۷) عبدالبهاء مظلوم عالم (۳۴)، این عبد بهاء (۱۸۳)، این عبد ضعیف (۱۸۵)، این عبد ممتحن (۲۳۳)؛
 (در مکاتیب، ج ۶) این عبد فانی (۸۶)، بلبل وفا، حمامه ذکر، غزال صحرای محبت‌الله (۸۸)، عبد منصوص (۱۵۹)؛
 (منتخبات مکاتیب، ج ۳) این مرغ ناتوان (۲۰۹)
 (یاران پاریسی) این بنده خدا (۲۲۷)، این بنده بهاء (۲۲۹)، این اسیر زندان (۲۶۰)، این بنده درگاه الهی (۱۹۱).

بعضی موارد متفرقه در مورد حضرت عبدالبهاء

نکات بسیاری را در مورد حالات و حرکات و محبت بی‌منت‌های حضرت عبدالبهاء در آثار ایشان میتوان یافت که جنبه کلی دارد و شاید نتوان آنها را به مقوله خاصی از حیات هیکل مبارک مربوط نمود. لذا، به اختصار به هر یک از این موارد با استناد به بیانات خود ایشان اشاره می‌شود:

۱- **نظم و ترتیب در امور مالی:** یکی از نکاتی که در جای‌جای تاریخ مشاهده می‌شود مسائل مالی هیکل مبارک و احتیاء است. زمانی یکی از احتیاء از پریشانی امور اظهار ناراحتی کرده و در رقیمه‌ای به حضور مبارک ابراز حزن نموده بود. هیکل مبارک در جوابش فرمودند "از پریشانی امور مکتدر و محزون مشوید. کار من بیش از شما پریشان است، ولی چنان حرکت نمایم که هر کس را گمان که در نهایت انتظام است. هر چه هست می‌گذرد. اما، امور شما امیدوارم حسن انتظام یابد و این پریشانی بکلی برطرف شود." (مکاتیب، ج ۵، ص ۶۰) اما جالبتر از آن موردی است که یکی از اهالی تبریز از آن حضرت مطالبه وجه نمود. در جواب او در لوحی با مطلع "هوالله تبریز جناب حاجی محمد حسین تبریزی علیه بهاء‌الله الابهی" می‌فرمایند "... اما قضیه مبلغی که بجهت اداء دین خواسته‌اید. اولاً آن که جمال قدم روحی لثرتبه الفدا هر چند ابواب خزائن وجود را بر وجه این عبادش مفتوح نموده و این بی سر و سامان را در بحر غنا مستغرق کرده، ولی موقتاً بحسب ظاهر نظر به حکمتی کمال عسرت را مقدر داشته؛ گنج در آستین و کیسه تهی تا جمیع یاران مابین عالمیان به تقدیس و تنزیه صرف

محشور و معروف گردند." و خودداری از اعانت مالی را اینگونه توضیح می‌فرمایند " این عبد با وجود آن که تا به حال اعانت ظاهریه از نفسی ننموده اهل فتور ولوله در آفاق انداختند که نفوس ثابته بر میثاق بجهت منفعت دنیا به وفا قیام کرده‌اند؛ و او بیلا اگر این عبد به نفسی اعانتی می‌نمود و چون حضرات بعضی حرکات می‌کرد." و چون یکی از احباء دچار مشکلات مالی شد و عریضه به هیکل مبارک عرض کرد مزاح‌آلوده فرمودند " ای پاکباز از قرار مسموع در جرگه مفلسان داخل شدید و در زمره بی‌نویان وارد؛ جمعت پریشان شد و شخصت بی سر و سامان؛ تجارت به غارت رفت و موجود غرامت گشت؛ اندوخته پراکنده شد و گنجینه ویرانه گردید؛ ثروت به عسرت تبدیل شد و توانگری به مفلسی تحویل گشت. طوبی لک ثم طوبی لک. شما اگر طبل افلاس را تازه بکوفتید، ما از قدیم شیپورش را بناختیم و توپش را انداختیم. با ما هم‌داستان گشتی و بر ما راستان در آمدی، لکن شرطش این است که خویش دوباره آلوده نمائی و در بحر تجارت که عاقبتش رسوائی و خسارت است باز خویش را مستغرق نمائی."

۲- **عواملی که سبب سرور آن حضرت بود:** هر معشوق و محبوبی به عاشق و حبیبش می‌گوید که چه امری او را مسرور سازد و چه حادثه‌ای قرین غم و اندوهش نماید. حضرت عبدالبهاء نیز آنچه را که مایه شادمانی هیکل مبارک است گاه در آثارشان بیان می‌فرمایند. از آن جمله است:

- **ترقیات روحانی یاران:** در لوحی می‌فرمایند "عبدالبهاء را در این جهان سرور و فرحی جز به نفحات معطره گلشن قلوب احباء نمانده. در یوم ظهور، سرور به مثل حضور مجلی طور داشت. لکن بعد از آن که شمس حقیقت در افق پنهان و غیب امکان متواری گشت، دیگر شادمانی جز به ترقیات روحانی یاران رحمانی ندارم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۳۴)

- **بعث نفوس مؤمنه:** "به یاد شما مؤاجم و به ذکر شما چون سراج و هاج. سروری از برای عبدالبهاء نمانده مگر نفحات گلشن قلوب احباء. این است روح و ریحان من؛ این است سرور قلب و جان من که نفوسی مبعوث گردند که جز بهاء ندانند و به غیر از محبتش وجد و طرب نمایند؛ از صهباء عنایتش جامی سرشار باشند و از فضل و موهبتش سراج‌های پر انوار..." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۱۷)

- **ذکر یاران:** "ایتقدر بدانید که به یاد شما هستم نه یاد خویش و به ذکر شما مسرور گردم و خشنود شوم و روح و ریحان یابم و اسب در میدان آمال برانم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۲۳)

- **قرائت اشعار در ذکر جمال مبارک:** "صدف قصیده همواره باید مملو از لثالی مدح و ستایش جمال مبارک باشد. چون چنین باشد از قرائتش روح عبدالبهاء به پرواز آید و نهایت فرح و سرور حاصل کند." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۲۶)

- **اتحاد اماء رحمن:** "از اتحاد و اتفاق اماء رحمن بسیار مسرور و شادمان شدم، علی‌الخصوص از عبارت «همه جان‌نثاریم و کنیزان یکدیگر»." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۰۸)

- **انجذاب و اشتعال احباء:** "امروز سبب سرور قلب و تسلی خاطر مژده انجذاب و اشتعال نفسی که به گوش انتظار رسد، زیرا شب و روز در نهایت انتظارم که از کجا آهنگ خوشی بر آید و نفعه معطره بوزد..." (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۱۰)

- **هدایت عالم انسانی:** "این زندانی را سرور روحانی در این جهان فانی به هدایت عالم انسانی است. دیگر فرحی نخواهد و راحتی نجوید و نعمتی نطلبید و موهبتی آرزو ننماید." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۲۲)

- **تجسم روی و خوی یاران:** "عبدالبهاء در این تنگنای بلا و ابتلا به یاد شما دل را گشایش دهد و جان را آسایش بخشد و چون خوی و روی دوستان به خاطر آرد آندوه شادمانی شود و درد و غم کامرانی گردد..." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۳۸)

۳- مایه تسلی حضرت عبدالبهاء

در بحبوحه هجوم اعداء، بی‌وفائی ناقضان عهد، و مشکلات دیگری که به هر حال سدّ راه پیشرفت امرالله بود، و دل هر عاشق آن روی مهربار را قرین حزن و الم می‌ساخت، حضرت عبدالبهاء به آنچه که موجب تسلائی ایشان شود و بر جراحات ایشان مرهم نهد نیاز داشتند. در الواح مبارک گاه اشارتی می‌کنند که چه امری موجب تسلی خاطر مبارکشان می‌شود. به بعضی موارد اشاره می‌شود:

- **نفحات معطره گلشن قلوب احباء:** در مقامی می‌فرمایند "ای بنده جمال قدم ایام عبدالبهاء از کثرت هجوم اهل جفا و شدت فساد و تعرض هر بی‌وفاء چون لیالی لیلیاء می‌گذرد و بادهای مخالف از هر جهت شمع افروخته جان‌سوخته را احاطه نموده است، مگر آن که نفحات معطره گلشن قلوب احباء سبب تسلی گردد و این

زخمها را مرهم گردد. پس شب و روز کلّ را دلالت به آنچه سبب سلوت دل عبدالبهاء است فرما و به خُلق و خوی مبارک هدایت کن و دلیل سبیل روح و ریحان رحمانی..."
(مکاتیب، ج ۶، ص ۱۱۵)

– **یاد یاران:** "ای بندگان الهی، عصر است و در کنار حدیقه انبیه به نگارش این وثیقه پرداختم و به ذکر یاران فرح و تسلی خاطر یافتم..." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۴۲)

– **خلوص و ثبوت احباء:** اگر احباء آنچنان که باید در امر مبارک ثابت و راسخ باشند و خلوص تامّ داشته باشند، قلب عبدالبهاء نیز تسلی یابد که فرمود "هر چه مسطور بود مشهود شد، ارواح به لطائف معانیش مسرور شد ... هر کلمه‌ای که از منبع خلوص در امرالله صادر چون ماء زلال که از غمار بهار نازل دل را طراوتی بخشد و روح را لطافتی و نفوس را بشارتی. فی الحقیقه از برای این گمگشتگان بادیّه محبت‌الله تسلی مفقود جز نفحات قلوب احباءالله و فسحتی معدوم جز مشاهده آثار ثبوت و رسوخ بر امرالله."
(مکاتیب، ج ۸، ص ۱۷۰)

– **محبت بین احباء:** بی‌مناسبت نیست که اشاره شود گاهی اوقات مواردی موجب اغبرار خاطر مبارک میشد، به این معنی که نه تنها قلب مبارک تسلی نمی‌یافت بلکه جراحی بر جراحاتش افزوده می‌گشت، چه که انتظار هیکل مبارک از احباء بیشتر است تا اعداء. لهذا به نقل بیان مبارک در این خصوص نیز مبادرت می‌شود "همیشه تأثرات قلب عبدالبهاء از اغبراری است که در میان احباء حاصل گردد؛ مصائب خارجه تأثیری ندارد؛ بلایای وارده را حکمی نه. زیرا هر چه هست از خارج است؛ توقّعی از آنان نیست. ولی اگر در میان احباء رنجش و اغبراری حاصل گردد، بی‌نهایت تأثیر دارد... امید آن دارم که سبب شوی در میان احبای الهی نهایت التیام حاصل گردد، غمخوار یکدیگر شوند، جوانان حرمت و رعایت سالخورده‌گان کنند و سالخورده‌گان به جوانان پدر مهربان باشند."
(مکاتیب، ج ۵، ص ۱۵)

۴- **بلایای حضرت عبدالبهاء:** می‌دانیم که بلایای حضرت عبدالبهاء حدّ و حصری نداشت و گاه در میان آن همه شواعل و مشاغل احساس تنهائی می‌کردند. زمانی که در مورد شهادت احباء و مصائبی که بر آنها وارد شد صحبت می‌کنند، ذکری از شدت بلایای خود می‌فرمایند "اگر جمیع مصائب را به غوائل و متاعب عبدالبهاء قیاس خواهی، حکم قطره و دریا دارد. بکت علی ضرّه و بلائه اهل المأ الا علی و ارتفع نحبیب البکاء

من اهل ملکوت الابهی. از جمله بلاء بی‌وفایان ناقضان که بظاهر نزد یاران اظهار ثبوت می‌نمایند و در باطن خفياً ترویج نقض می‌کنند و تیشه بر بنیان الهی می‌زنند." (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۲۹) در مقامی به بلائی دیگر اشاره دارند "ای احبای الهی دریای بلایا در تلاطم است و امواج رزایا در تنهاجم. دقیقه‌ای بر عبد بهاء نمی‌گذرد مگر آن که سهام شدیده از جهات متعدده وارد و ذآب کاسره و سیاع مفترسه از جهات عدیده در هجوم؛ کأس احزان سرشار است و سحاب آلام مدرار." (مکاتیب، ج ۴، ص ۹) اما این بلایا نه باید سبب حزن گردد "ای یاران از بلائی عبدالبهاء محزون مگردید، محمود شوید، بلکه باید این بلا سبب مسرت کبری باشد، زیرا در سیل جمال ابهاست..." (مکاتیب، ج ۵، ص ۸۲) و نه آن که در یاران فتوری پدید آورد "مقصود این است که آنچه وارد گردد و هر مصیبتی رخ نماید به عبدالبهاء، مبدا دوستان را فتوری و یاران را قصوری حاصل گردد، بلکه باید بیشتر از پیشتر در وله و انجذاب آیند و در نشر امرالله کوشند..." (مکاتیب، ج ۴، ص ۹) حضرت عبدالبهاء طالب بلا هستند و سینه را هدف تیر بلا کرده‌اند "تا نفوس منقطعه و کیونات منجذبه و حقائق نورانیه و مطالع فیوضات رحمانیه در ظلّ کلمه الهیه محشور گردند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۹)

ختم کلام

کلام حضرت عبدالبهاء در مورد خود ایشان به همین جا ختم نگردد، بلکه موارد عدیده است که قابل ذکر است، محبت آن حضرت به احبای الهی، اعمال ناقضین علیه هیکل مبارک، قیام هیکل مبارک به تبلیغ، ارتباط قلبی ایشان با احبای الهی، تهدیدات به وجود مبارک، وظائف کثیره هیکل مبارک، شایعات پشت سر ایشان، مقام هیکل مبارک، و بسیاری از نکات دیگر که در این مختصر نگنجد. اگر یاران الهی جلد پنجم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را زیارت نمایند، به بسیاری از این نکات پی خواهند برد. اما کلام آخر را به بیان جان‌سوز آن حضرت اختصاص می‌دهیم که تمنای صعود از این عالم را داشتند. زمانی که در طبریه بودند فرمودند "این عبد را خیال بقائی در این عالم نه." (مکاتیب، ج ۶، صص ۱۹۲-۱۹۳) زمانی که خبر شهادت حضرت ملاً صادق به ایشان رسید، فرمودند "ای کاش آن تیر بر سینه این اسیر بود و آن رصاص در قلب این مشتاق داخل می‌شد. ولی نصیب او بود و سهم مصیب او. طعمه هر مرغکی انجیر نیست."

(مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۷). در یکی از لوح مبارک که ذیلاً نقل می‌شود به آرزوی صعود خود اشاره دارند:

هوالبهی ای مشتعل به نار محبت‌الله چه نویسم و چه نگارم جان هوای کوی جانان دارد و دل آرزوی صعود از عالم آب و گل دارد؛ روح مستبشر به نفحات ملکوت ابهی است و وجدان از نسائم حدائق رحمن در کمال روح و ریحان. حقیقت وجود رجای مقامات شهود نموده و کینونت و ذات موجود تمنای انعدام و فقود که شاید به فضل و موهبت حضرت بیچون از جهان چند و چون رها یافته در فضای جان‌فزای یزدان داخل و به ملکوت تقدیس رهنمون گردد. قسم به اسم اعظم و هویت قدم که بشارت عروج و صعود از برای این عبد در این دم چون نفحات قدس صبحدم است و یا از برای گیاه پژمرده فیض باران و شبنم است. یا ربّ دعای خسته‌دلان مستجاب کن. باری چه موهبتی اعظم از این تصوّر توان نمود که از این تنگنای ظلمانی خلاصی یافت و چون شمع در زجاجه ملکوت برافروخت. عبدالبهاء ع (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۲۰۵)

در مناجاتی که ذیلاً نقل می‌گردد از خداوند طلب صعود از این عالم نموده اند:

هوالبهی، ای خدا رحمی فرما و این جان پژمرده مرا آزادی عطا فرما و بزودی در آستان خاصانت حاضر کن. قسم بجمالت که خانه دل بشدتی تنگ و مغموم است که دل کلوخ و سنگ پرخون است. از جمیع جهات بحر احزان است که پرموج است و ناله و فغان است که متواصل به اوج است. تعجیل فرما نه تأجیل تا این روح به تنگ آمده از تن از ظلمات مهلکه امکان و عسرت و فرقت و حرقت نجات یافته در آستان مقدّست توجه نماید و در سایه الطاف دوستانت مقرر گزیند. ع (مکاتیب، ج ۷، ص ۷۴)